

و من نمی توانم این را بپذیرم!

زمانی نه چندان دور در یکی از سایت های اینترنتی بحث و مناظره جالبی برای بررسی بخشی از تاریخ کشور ما میان دو اندیشمند، یکی تحصیل کرده و اکادمیک و دیگری مردی خود ساخته، به راه افتاد.

از واقعیت نگذریم که یک طرف آن بحث، ضمن این که بسیار نیکو و با برهان سخن می گفت، پیشنهاد می کرد که بهتر است با آن قضیه با **ایدئولوژی** برخورد کنیم. چیزی که من نیز به آن اعتقاد دارم و همواره آن را با تأکید و مصرانه بیان داشته ام. یگانه تفاوتی که نظر من با نظر این اندیشمند داشت در این بود که ایشان در آن بحث ها تنها و صرف مسأله تاریخ را مشمول نظر خویش ساخته بودند، در حالیکه من به این باور هستم که بر هر موردی از امور بشری باید همین حکم صادق باشد.

مناظره با نقد و انتقاد، گاهی تند و گاهی آرام و نرم، طی چندین نوشته ادامه یافت. چون قلم مرد خود ساخته در آن مورد برنده و بیانش مستدل و بالغ و بلند بود، مسئول آن سایت اینترنتی برای این که این موضوع به نفع طرف دلخواهش به پایان برسد ضمن ایمیلی مستنصرانه از من مسکین که نه آن مایه را در خود می بینم و نه آن قلم شایسته را خواهش کرد که در این مناظره - مشاجره خود را دخیل کنم. این کار بنابر دو دلیل عملی نشد.

1- کسی که اعتقاد راسخ و علماً ثابت شده به یک امر دارد، هیچگاه نباید برای تضعیف آن امر با مخالفین آن اعتقاد، ولو این مخالفین عزیزترین انسانها برایش باشند، همصدا شود.

این کار گذشته از اینکه بی شخصیتی انسان را نشان می دهد، به نظر من زیر پا گذاشتن وجدان و خیانت به خود و باور های خود نیز می باشد. ناگفته روشن است که برای انسان های باوجدان چنین عملی غیر قابل قبول و نابخشودنی است؛ خصوصاً برای انسان هائیکه دوران کودکی و جوانی را گذرانده و به سنی رسیده اند که فکر می شود که انسان در آن سن به پختگی و بلوغ فکری می رسد. پنجاه و شصت و هفتاد

و هشتاد، سنی نیست که انسان در آن هر روز رنگ عوض کند و ...، مگر این که دیوانه باشد یا امیدوار پاداش!

2- در ادبیات فارسی دری برای کسانی که در دل چیزی و در زبان چیزی دارند انسان های " **دو رو** " می گویند. در فرهنگ دینی هم، چنین انسان ها را " کاذب " می خوانند. نکته دوم را برای این یاد کردم که بعضاً چنین خواهش ها از جانب کسانی صورت می گیرد که خود را مسلمان می خوانند؛ یا حال، بعد از یک دوره بی دینی یا حمایت از بی دینان سنگ دین و اسلام را به سینه می زنند.

طبیعیست که دست زدن به چنین کاری برای چنین اشخاصی مانند آب خوردن است و انجام دادن چنین کارهای هیچ تأثر و ناراحتی و پریشان حالی هم برای شان ایجاد نمی کند، اما همه چنین نیستند! بعضی ها چنان اند که در برابر گفتن واقعیت ها نه مصلحت می شناسند و نه آداب و نه رسم و نه عرف و نه ... و نه چشم شان را درخشش طلا و هوس شهرت و قدرت خیره می کند!

معنی به فرمایش نوشتن و زبان دیگری شدن، خود نبودن، دیگر شدن و دیگر بودن است، در حالیکه به باورهای تثبیت شده اخلاقی - انسانی - علمی خویش و به تعهداتی که انسان با خود بسته است پایبند بودن، یعنی بودن انسان فکری است که به عنوان یک **تفکر** واحد سازمان یافته قوی و محکم وجود دارد. به کلام بسیار ساده و وطنی انسانی است که تنها " یک رو " دارد.

برخی از دوستان که از این ماجرا با خبر هستند، بدون شبهه فکر خواهند کرد که چرا بعد از این همه ماه و سال سکوت را شکسته و توسن سخن را در این جولانگاه به تاختن واداشته ام؟ حق دارند، ولی بعضی اوقات از گپ گپ می خیزد و دلیل این نوشته هم جمله اختتامیه مضمون " کدام یک از اینها بخدا نزدیکتر هستند " میباشد که این موضوع را که مانند صد ها موضوع دیگر در " صندوق " های خاک گرفته صندوقخانه مغز انبار شده بود به جلو آورد و مرا وادار ساخت تا در آن باره نظر مختصر را مکتوب کرده و کمی از بار این ذهن ضعیف بکاهم. کمی! ولی، از کل این بار گران خدا نجات بدهد!!